

پیام دادار آسمان در بهشت داد گری نگاهی به لوح مبارک رضوان العدل

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



پیام دادار آسمان در بهشت داد گری نگاهی به لوح مبارک رضوان العدل

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

بنا به بیان حضرت بهاءالله در هر دوری از ادوار الهی، نفوس پاک نیتی به قُرب ظهور بشارت می دهند و بی اعتنا به مخالفت غافلان، مردم را آماده ظهور می کنند تا وقتی که ندای الهی بلند می شود، به حضرتش ایمان آورند و در نصرت امرش بکوشند و آن را اشاعه دهند.

از جمله این نفوس شخصی از سادات امامزاده قاسم سنگسر بود که چون با بانویی شهیرزادی ازدواج کرد و در آن خطه سکونت اختیار کرد، به آ میر محمدعلی شهیرزادی شهرت یافت. این شخص بسیار بزرگوار، عالم، عارف، بزرگوار و سرخیل ابرار و وارسته و گسسته از دنیا بود. مدتی در خدمت جناب شیخ احمد احسائی تلمذ کرد و سپس به ایران مراجعت نمود. مردمان را به قُرب ظهور موعود بشارت می داد. اهالی سنگسر و شهیرزاد خیلی به او اعتقاد داشتند و او را صاحب کرامات



ORIGINAL

می دانستند. ایشان علما را دشمن قائم و اصحاب او می دانست و به این علت علما با او مخالف بودند. اواخر عمر به قصد سکونت به عراق رفت. سی نفر، از جمله برادرش، آقا میر مهدی، سه تن از فرزندان، آقا سید احمد، آقا سید ابوالقاسم، آقا میرابوطالب، او را همراهی کردند. چون به کاظمین رسید تب کرد و با همان حال به کربلا رفته رحل اقامت افکند.

در همین موقع بود که جناب ملا علی بسطامی و برخی از مؤمنین دیگر برای تبلیغ امر حضرت اعلی به عراق سفر کردند و ملا ولی الله مازندرانی که تازه تصدیق امر مبارک کرده بود از اصفهان با مقداری از آثار حضرت اعلی به عتبات سفر کرده به منزل امیر محمدعلی وارد شد. وقتی آثار مبارک را برایش خواندند در تصدیق حقایق صاحب امر تردید به خود راه نداد و از فرزندانش خواست که در خدمت این امر بکوشند. خود او بعد چندی از کربلا به نجف رفت و تاریخ صعود و محل مرقدش را تعیین کرد و به پسرش آقا سید احمد اعلام کرد. در همان تاریخ (گویا 1263 قمری) صعود کرد.

هنگام عزیمت فرزندان ایشان به قلعه، واقعه جالبی رخ داد که ذکر آن از زبان آقا سید محمد رضا واجب است: "والده به کلمه ای تکلم فرموده جسم محزون و روح مسرور گردید. آن کلمه این که ای نورچشمان و پاره جگر من؛ مرا نزد جدّه خود فاطمه زهرا روسفید کنید. من برای شما مادر بدی نبودم و مشقت بسیار از هر جهت کشیدم. حقّ مشقّاتم را ادا نمایید تا شیری که از پستانم مکیده اید بر شما حلال باشد و چنان که پدر شما در نجف اشرف وقت رفتنش به جوار رحمت الهی اداء حقّ خویش را نموده دعا کرد که در پای رکاب حضرت به شهادت فائز گردید، من نیز دعا می کنم و اداء حقّم را از شما می طلبم که تا جان فدا نمودن و شهید شدن در نصرت امر قائم علیه السلام استقامت نمایید." (ظهورالحق، ج 3، ص 152، پاورقی)

دو تن از فرزندان، آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم در واقعه قلعه شیخ طبرسی به شهادت رسیدند. آقا میر ابوطالب در زمره بقیة السیف قلعه بود. فرزند چهارم امیر محمدعلی، که موضوع این مقاله است، به امر حضرت قدّوس در واقعه قلعه اصلاً حضور نیافت.

امیر ابوطالب پس از واقعه قلعه به سنگسر مراجعت کرده سبب تصدیق اخوی کوچک خود، آقا سید محمد رضا و همشیره اش گردید. ایشان به حضرت بهاء الله نیز ایمان آورد. آقا محمد رضا همراه برادر به تبلیغ امر مبارک مشغول شد. آن دو با دو دختر ملا امینا، از بقیة السیف طبرسی ازدواج کردند. آن دو در سال 1277 قمری در اثر عناد دشمنان دستگیر شده با سه تن دیگر از اهل بهنمیر تحت الحفظ به طهران اعزام و مدت دو سال و دو ماه در کمال عسرت و مظلومیت در زندان شاهی گذراندند. موقعی که

وارد زندان شدند جناب ملا صادق مقدّس و جناب حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی (که بخشی از سورة الرّئیس نازله در گالیبولی خطاب به او است) و چند نفر دیگر در زندان بودند. آ میرابوطالب یک سال بعد از صعود جمال مبارک، در سال 1310 قمری در سنگسر به علّت کهولت سن در گذشت.

جناب آقا محمد رضا شهمیرزادی، کوچک ترین برادر، مخاطب این لوح مبارک است. ایشان همانطور که ذکر شد به امر جناب قدّوس برای مراقبت از مادر در منزل بماند و به علّت مخالفت اعداء دچار لطمات شدید شد. ایشان مرقوم داشته اند که، "این فانی خود عزم رفتن به مازندران نمودم. ولی والده فرمود صبر کنید تا عریضه کنم و جواب رسیده تکلیف معلوم شود و عریضه این بود: بعد از حمد و شکر و ثنا این کمینه شنیدم که اصحاب را امر به مواسات فرمودید و من چهار پسر داشتم و سه تن را فرستادم و این از حدّ مواسات گذشت. حال اگر واجب است چهارم را هم بفرستم، البتّه روانه می کنم و اگر از برای خدمت و عصای پیری این کمینه باشد نیز اطاعت می شود و هر چه مصلحت آن بزرگوار است بفرمایید و جواب عنایت فرمودند که این یک برای خدمت شما باشد. ان شاء الله از اصحاب محسوب اند و در حقیقت با ما می باشند." (ظهورالحق، ج3، پاورقی صفحه 153)

خود ایشان در شرح احوال خود مرقوم داشته اند:

"من در اوائل ظهور، بیان حضرت اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت قدّوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت [قدّوس] در جواب عریضه والده درباره من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد. این بود که سه برادری که رفته بودند یکی [آقا میرابوطالب] بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را به تفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و این فانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امرالله برآمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود به قدر ادراک خود و اندازه خلق در ارض سین و میم و شین به عنایت و مدد و فضل محبوب عالمیان به سر بردم.

و اما تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب خاتمه امر قلعه از شماتت و ملامت و شقاوت اهل شهمیرزاد و سنگسر از ذوی قرابت و غیرهم چه گذشت. اهالی شهمیرزاد حّام رفته خضاب نموده با یکدیگر مصاحفه می کردند و مبارک باد می گفتند و این فانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگرسوز تن گداز بودم و تضحیقات به درجه ای بود که حتی گندم فروختن به ما را حرام کردند. با تفکر، درک باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقّاتی رخ داد و من در این

شدت طاقت نیاورده به اتفاق والده پیر به سنگسر در خانه خواهرم رفتم تا قدری آسوده شویم. الله اکبر از زخم لسان این اشرار و کفار. زن‌ها موی سر والده و خواهرم را می‌کشیدند و ناسزا می‌گفتند که شما برای کفار و خارجی‌های از دین گریه و نوحه می‌نمایید و این فانی لاعلاج در خانه را بستم و به صبر و شکیبایی به سر می‌بردیم؛ گریه آهسته آهسته می‌نمودیم و چند صغیر باقی‌مانده از شهداء که برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها بودند من به ظاهر کفیل بودم. ولکن در سختی و تنگی بسیار عظیم به سر می‌بردیم؛ علف را می‌پختیم و کبیراً و صغیراً سدّ جوع می‌کردیم. آه‌آه از شقاوت و شرارت کفار و جُفّار. باغ و زمین را می‌خواستیم بفروشیم و صرف کنیم؛ می‌گفتند شما خارجی هستید و نمی‌شود با شما معامله کرد. در آن حال جز صبر چاره نداشتم و جز خون جگر غذایی برای ما نبود. امان از شماتت ذوی‌قرابت که خالو باشد. همی سعی و کوشش می‌نمود و به سلطان و حکام عارض می‌شد که ما را به قتل برساند. ولی خدا نخواست و این فانی در مقابل به صلح و سلوک با او رفتار کردم." (ظهورالحق، ج 3، ص 161)

استفن لمبدن در مقاله خود درباره لوح مبارک رضوان‌العدل، سال صعود جناب آقا میرزا محمدرضا را 1310 قمری مطابق 3-1892 میلادی ثبت کرده است که به نظر می‌رسد با صعود جناب آ میر ابوطالب اشتباه کرده باشد. جناب دکتر محمد افنان در شرحی که بر این لوح مبارک نوشته‌اند ذکر کرده‌اند که جناب آقا محمدرضا "تا دوره حضرت عبدالبهاء حیات داشت و از قلم مبارک آثار مبارکه‌ای خطاب به وی صادر فرموده‌اند." (سفینه عرفان، دفتر دهم، ص 24)

تاریخ نزول لوح مبارک مشخص نیست. جناب اشراق خاوری زمان نزول آن را اوائل ورود جمال اقدس ایهی به عکا می‌دانند اما استفن لمبدن آن را به اواخر دوران ادرنه منسوب می‌کند. اما جناب دکتر افنان نیز نزول آن را در دوران عکا میدانند. (همان)

عنوان لوح مبارک

جمال قدم در سه موضع از لوح، به نام آن اشاره دارند. در ابتدای لوح که تصریح شده که صرفاً به فضل الهی مجال ظهور یافته است. در انتهای لوح نیز تصریح شده است که "رضوان‌العدل" به قوت و قدرت الهی خلق شده و با میوه‌های خوشگوار برای مخاطب ارسال گشته و توصیه می‌فرمایند که از میوه‌هایش بچشد و در سایه برگ‌هایش بیارامد تا از آتش مشرکین محفوظ و مصون ماند.

اما از همه مهم‌تر آن که به صراحت می‌فرمایند هر کسی که با مردمان به جدال و جنگ مشغول شود از رضوان‌العدل خارج شده و در زمره ظالمین در لوح محفوظ مسطور است و بدین ترتیب نهی از جدال و محاربه در این دور مقدس را بیان می‌فرمایند.

عادل که از اسماء الهی است در بدایت لوح مخاطب قرار می‌گیرد. در آثار مبارک که اسماء و صفات الهی گاهی به عنوان مخاطب یا سوم شخص مفرد مطرح می‌شوند. مثلاً در لوحی می‌فرمایند، "عین رحمت در جریان است و قلب شفقت در احتراق. چه که لازال دوست نداشته احببایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند. اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احببایم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقرر اقدس بازگشت و به صیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد و ملائکه امریه به منظر اکبر حملش نمودند." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 111)

در لوح دیگر می‌فرمایند، "اسم ستارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجات خلق را ندیده. ای علی اسم غفارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم وهابم علت تأخیر عذاب." (اقتدارات، ص 131)

البته گاهی اوقات اعمال نفوس آنقدر شنیع است که "اسم غفار" اثری از خود ظاهر نمی‌سازد. جمال قدم درباره معرضین بیان می‌فرمایند، "مع این کلمات محکمت متقنات احتجب اکثرهم عن الله المهیمن القیوم و دیگر به افعال و اعمالی ظاهر شده‌اند که نزدیک است اسم غفار از تطهیر ذنوب این جبار نجلت برده. جمیع کبائر را مرتکبند و از صغایر ناس را منع می‌نمایند اظهاراً لتقویهم." (پیک راستان، ص 13)

در اینجا نیز اسم عادل را خطاب می‌فرمایند و او را منشأ عدالت در دنیا ذکر می‌فرمایند و تصریح دارند که در نفس خود افتخار کن که محلّ اشراق عدل الهی بین اهل عالم هستی و در واقع بشارتی است که عدالت در جهان برقرار خواهد شد. حتی مرده می‌دهند که در آینده از این اسم "مظاهر عدل" مبعوث خواهند شد و بساط ظلم را برمی‌چینند و بساط عدل را برقرار خواهند کرد و آثار ظلم را از کلّ عالم خواهند زدود و جمیع اطراف و اکفاف جهان به اسماء این مظاهر عدل مزین خواهد شد. اواخر لوح مبارک نیز این بشارت را می‌دهند که، "فسوف تبدل هذه الأرض من ظلم هؤلاء و تضطرب الأمور." تصور نشود که مقصود از مظاهر عدل، سلاطین و فرمانروایان عالم هستند، بلکه خود جناب سید محمد رضا را نیز از خداوند می‌خواهند که در زمرة آنها باشد: "فابتعث عبد الذی سُمی بالرضا بعد نبیل من مظاهر العدل فی ملکوت الإنشاء."

در اینجا به نکته‌ای در آثار مبارک که باید اشاره شود. نفوسی که مقرب در گاه الهی هستند مانند جناب سید محمد رضا همواره از عالم بالا ناظر به حال اخلاف خود هستند و اگر مشاهده خیر نبینند شکایت خواهند کرد و البته این شکایت هم مؤثر واقع خواهد شد. در لوحی از طلعت ابهی به بازماندگان یکی از احبّاء آمده است، "... به قسمی که ایشان با مردم سلوک میفرمودند همان قسم سلوک نمایم. مؤمن در رُفرف امتناع قرب و سدرهٔ ارتفاع قدس حیّ است به حیات ابدیّه باقیه و موت او را اخذ نمی‌کند. بر امورات خود ناظر است و مطلع است بر اهل خود. اگر مشاهده خیر نماید در منتسبین به خود البته در ملاً اعلی لسان شکایت گشاید و البته هم آن شکایت تأثیر نماید و به اهلش راجع شود. باری، انشاء الله باید به قسمی حرکت نمایی که جمیع سُکّان ملاً عالّین و ملائکهٔ مقربین مسرور شوند." (آیات بینات، ص 10)

بدین لحاظ، با توجه به این که صعود این قبیل نفوس سبب نورانیت عالم امکان می‌شود و به نصّ قاطع الهی، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند. لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیّات عالم و مقامات امم است. ایشانند مایهٔ وجود و علّت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم. بهم تُمطرُ السحاب و تنبت الأرض،" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 164) لذا، اینگونه نفوس مؤمنه که سبب ترقیّات در این عالم هستند، از منسوبین خود انتظار دارند که بر اثر اقدام آنها قدم بردارند تا سبب روشنی چشم آنها در عالم بالا شوند.

معانی عدالت

معانی عدل که در این لوح مبارک ذکر شده شاید بتوان گفت که در جای دیگر به این صورت بیان نشده است. یکی از معانی عدل که در جای دیگر مطرح نشده، ایمان به حق است و اگر کسی به مظهر ظهور ایمان نیابد در حقّ خودش ظلم کرده است. علاوه بر این لوح مبارک که راجع به مخاطب لوح می‌فرماید که باشد که از مظاهر عدل باشد تصریح دارند که، "إِنَّ عَدْلَهُ إِيْمَانُهُ بِاللَّهِ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَدْلُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ"، جمیع را توصیه می‌فرمایند که اول عدل را دربارهٔ خودتان به کار ببرد تا آثار عدل از افعال شما ظاهر شود، "أَنْ أَعْدَلُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ عَلَي النَّاسِ لِيُظْهَرَ آثَارُ الْعَدْلِ مِنَ أَعْمَالِكُمْ بَيْنَ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 114) این معنی به صور مختلف بیان شده است. در کلامی از قلم اعلی نازل، "أَوَّلًا فَانصَحْ نَفْسَكَ ثُمَّ انصَحْ الْعِبَادَ وَ هَذَا مَا قَدَرْنَا لِعِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ." (مجموعه الواح طبع

مصر، ص 199) یا در کلام دیگر آمده است، "أَنْسُ بَرِيكًا ثُمَّ إِنْسٌ مَا سِوَاهُ ثُمَّ بَلَّغَ النَّاسَ بِمَا تُعَلِّمُكَ الرُّوحَ مِنْ لَدُنِ مَيِّمِنَ قِيَوْمًا." (لثالی الحکمة، ج 1، ص 44)

معانی دیگر را جمال مبارک در این لوح مبارک چنین بیان می‌فرماید، "وَمِنَ الْعَدْلِ اعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ كَمَا تَنْظُرُونَ فِي مَظَاهِرِ الْوُجُودِ لَا كَمَا زَعَمَ أَكْثَرُ النَّاسِ. إِذَا تَفَكَّرُوا لَتَعْرِفُوا الْمَقْصُودَ عَمَّا نَزَلَ مِنَ قَلَمِ بَدِيعٍ."

این معنی در کلام جمال مبارک به وضوح بیان شده است: "مقام عدل که اعطای کلّ ذی حقّ حقّه است به دو کلمه معلق و منوط است: مجازات و مکافات." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 163)

در آثار مبارکه، بخصوص الواح نازله خطاب به ملوک این فقره به صورت‌های گوناگون مورد تأکید واقع شده است که در مقاله "عدالت سلاطین در کلام ربّ العالمین" (سفینه عرفان، دفتر یازدهم، ص 42-120، درج است.)

معنای دیگر عدل رفتار کردن با دیگران به نحوی است که مایلیم با خود ما آنگونه رفتار شود. این معنای عدل، که به قانون طلایی شهرت دارد، در مکاتب گوناگون ذکر شده است. در اشعار فارسی نیز به صورت‌های گوناگون بیان شده است. در حدیثی منسوب به حضرت علی آمده است: "وَأَيُّ كَلِمَةٍ حُكْمٌ جَامِعَةٌ : أَنْ تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لَهَا." (میزان الحکمة، ج 3، ص 179 / مضمون: چه سخن حکیمانه جامعی است این سخن که: آنچه بر خود می‌پسندی برای مردم نیز پسند و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای آنها نیز پسند.)

در آثار حضرت بهاءالله نیز به صورت "رَضِيْتُ لَكَ مَا رَضِيْتُ لِنَفْسِي فَارْضَ عَنِّي ثُمَّ اشْكُرْ لِي" (کلمات مکنونه عربی) دیده شده است. جمال قدم خطاب به سلطان ایران می‌فرماید، "نَسْئَلُهُ تَعَالَى بِأَنْ يَجْعَلَكَ نَاصِرًا لِأَمْرِهِ وَ نَاطِرًا إِلَى عَدْلِهِ لِتَحْكُمَ عَلَى الْعِبَادِ كَمَا تَحْكُمُ عَلَى ذَوِي قَرَابَتِكَ وَ تَخْتَارَ لَهُمْ مَا تَخْتَارُهُ لِنَفْسِكَ." (الواح نازله خطاب به ملوک، ص 201)

حضرت عبدالبهاء توضیحی مفصّل تر می‌دهند: "ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفتات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات، بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشان دانستن؛ خلاصه هیئت جمعیت را به منزله شخص

واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انگاشتن و آلم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء هیئت بالبداهه تیقن نمودن است." (رساله مدنیه، ص 46)

اما، معنایی که در این لوح مبارک برای نخستین مرتبه بیان شده و در ادیان سابقه وجود نداشته، ایمان بالله است. در اینجا باید مقدمه‌ای ذکر شود. در کلمات مکنونه عربی، یکی از موارد "لیس منی" را بیان می‌فرمایند و آن امر کردن دیگران به عدل و خود مرتکب فحشا شدن است: "ایقن بأن الذی یأمر الناس بالعدل و یرتکب الفحشاء فی نفسه انه لیس منی ولو کان علی اسمی."

در اینجا عدل در مقابل فحشا قرار گرفته است در حالی که ظاهراً هیچ ارتباطی با هم ندارند مگر آن که در آیات الهی تعاریف متفاوتی از آنچه که شهرت دارد برای آنها داشته باشیم. جواب این سؤال در همین لوح رضوان‌العدل نهفته است و در لوح دیگری از آثار جمال ابهی.

جمال مبارک در معنای عدل می‌فرماید، "قلّ إن عدل الذی تضطرب منه أركان الظلم و تنعدم قوائم الشکر هو الإقرار بهذا الظهور فی هذا الفجر الذی فیهِ أشرفت شمس البهء عن افق البقاء بسطان مبین. و من لم یؤمن به إنه قد خرج عن حصن العدل و کتب اسمه من الظالمین فی الواح عمر حفیظ." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 254 / مضمون: بگو عدلی که ارکان ظلم از آن مضطرب شده و پایه‌های شرک معدوم شده عبارت از اقرار به این ظهور در این فجر است که در آن شمس بهاء از افق بقاء اشراق کرده. کسی که به او ایمان نیاورد از دژ عدل خارج شده و نامش در زمره ظالمین در لوح محفوظ ثبت می‌شود.)

در مقابل آن فحشا قرار دارد که در لوحی می‌فرماید: "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و همّا الاعراض من جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق أنوار هذا الإشراق المقدس الأطهر الأمتع اللبیع." (مائده آسمانی، ج 4، ص 173)

غیر از این فقره، در جای دیگر می‌فرماید، "کتاب نزل بالحق لقوم یفقهون و یأمر الناس بالعدل و التقی و یمنعهم عن البغی و الفحشاء لعل الناس هم ینتبهون." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 373 / طبع کانادا، ص 408 / مضمون: کتابی که به حق برای قومی که می‌فهمند نازل شد و امر می‌کند مردمان را به عدل و تقوی و منع می‌کند آنها را از بغی و فحشا تا که شاید مردمان بیدار شوند.)

نکته جالبی که در اینجا حضرت بهاء الله مطرح می‌فرمایند، ظلم به خویشان است که معرض از طلعت ابدی نسبت به خود مرتکب می‌شود. در واقع چون این عالم محلّ کسب مقامات عالیه در عوالم الهیه است و تنها از طریق عرفان مظهر ظهور الهی و اطاعت از او امر او حاصل می‌شود، کسی که اعراض می‌کند خود را از مقدرات الهیه محروم می‌کند. این است که می‌فرمایند کسی که در این امر مبارک توقف نماید، "قد ظلمَ علی نفسه."

در اینجا باید به این نکته ظریف اشاره داشت که جمال مبارک علت حضور ما در این عالم را بیان می‌فرماید و آن این است که خود را برای وطن حقیقی خود آماده سازیم. زیرا این عالم خاکی اصلاً قابلیت توجه را ندارد ولی از یک نظر جمیع عوالم طائف حول این عالم است. زیرا کسب مقامات عالیه در عوالم الهیه فقط در این عالم میسر است. بیان جمال قدم چنین است: "نفوسی که موفق شده‌اند به رضی الله و امره بعد از خروج ارواح از اجساد به اجر اعمال در دار آخری فائز خواهند شد. چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه. اگرچه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود ولیکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مقدر و مقرر." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 19-20) و در مقامی می‌فرمایند، "امروز روزی است که انسان می‌تواند کسب مقامات باقیه نماید." (یاران پارسی، ص 44)

در مقام توضیح اهمیت این عالم جمال قدم تبیین فرموده‌اند، "فی الحقیقه این دار فانی لایق توقف و توطن و سکون نبوده و نیست. ولیکن در یک مقام از جمیع عوالم اعلی و بر کلّ مقدم. چه که مع فنائه و تغیره کسب مقامات باقیه و مراتب عالیه در آن مقدر است من لدن مقتدر قدیر." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 273)

این کسب مقامات باقیه به صورت تبلیغ امرالله حاصل می‌شود. جمال قدم توضیح می‌فرمایند، "امروز کلّ به امر دیگر ناظر باشند و آن تبلیغ نفوس است به حکمت و بیان تا مس‌های وجود عباد به اکسیر کلمه ربّانیه ذهب ابریز شود و به افق اعلی ناظر گردد. امروز انسان قادر است که کسب مقامات باقیه نماید و هرچه امروز فوت شود تدارک آن محال بوده و خواهد بود." (امر و خلق، ج 3، ص 355)

در واقع هر نفسی که یک قطره آب به امر مظهر ظهور بیاشامد، برای او از عبادت تمام اهل عالم مفیدتر خواهد بود زیرا خداوند عمل احدی را بدون آن که به اذن مظهر ظهور مزین شده باشد نمی‌پذیرد.

ارتباط حضرت اعلی با حضرت بهاءالله

یکی از نکات مهمی که حضرت بهاءالله در این لوح مبارک مطرح فرموده‌اند، ارتباط ایشان با حضرت ربّ اعلی است و آن را به ارتباط یحیی تعمید دهنده و حضرت مسیح تشبیه فرموده‌اند. در واقع گلایه از کسانی است که ادعای ایمان به حضرت اعلی را دارند و از ایمان به کسی که حضرت اعلی به ظهورش بشارت داده‌اند امتناع می‌کنند. بدین لحاظ آنها را به کسانی تشبیه می‌کنند که به یحیی تعمید دهنده، که تصریح دارند از انبیاء بوده است، ایمان داشتند و به کسی که یحیی به ظهورش بشارت داد ایمان نیاوردند.

در واقع یحیی تعمید دهنده همواره مردمان را به ظهور کلمه‌الله، یعنی حضرت مسیح، بشارت می‌داد و عهد او را از مردمان بگرفت و خود را فدای حضرتش فرمود، اما وقتی پرده از میان برداشته شد و ظهور حضرت مسیح واقع شد ایمان نیاوردند و اظهار داشتند که از آنچه یحیی به آن امر فرموده تجاوز کرده است و به این ترتیب خود را از لقای حضرت مسیح که عبارت از ایمان و اقبال به حضرتش بود محروم کردند.

در واقع جمال قدم در موارد عدیده ارتباط بین خود و حضرت اعلی را به ارتباط حضرت مسیح با یحیی تعمید دهنده تشبیه فرموده‌اند. مثلاً در لوحی از قلمِ قدّم نازل، "هر نفسی که به رشی از کوثر بیان مرزوق شد ادراک می‌نماید که در ظهور نقطهٔ بیان ظاهر شد آنچه لازماً مستور بود و این ظهور و ظهور قبل بعینه ظهور ابن زکریا و روح است و در بعضی از الواح نازله ذکر شده ملاحظه فرمایید. این است آن ظهور که برای استعداد اهل عالم آمده؛ هنگام فنای عالم و اهل آن رسید. آمد آن کسی که باقی بود تا حیات باقیه بخشد و باقی دارد و مایهٔ زندگی عنایت فرماید. ثابت شد آنچه در بیان نازل شده. این است آن جمال موعود که فرموده بعد از من می‌آید و پیش از منست. او بود آن نداء که مابین آسمان و زمین بلند شد که مقام‌های الهی را درست نمایید و تعمیر کنید، یعنی قلوب را و آن همان ندا بود که ابن زکریا قبل از روح فرمود من آواز آن کسم که در بیابان ندا می‌کند که راه خداوند را درست کنید. اگر افعی از امهات متولّد می‌شد احسن بود از این که انسان متولّد شود و در ملکوت الهی به اعراض معروف گردد." (اقتدارات، 6-95)

در حقیقت این دو نفس مقدّس عاشق و فدایی یکدیگر بودند. از طرفی حضرت اعلی می‌فرمایند، "یا بقیةالله قد فدیْتُ بکلّی لک و رضیْتُ السّببَ فی سبیلک و ما تمّیتُ إلاّ القتلَ فی محبّتک و کفی بالله العلی معتصماً قدیماً و کفی بالله شاهداً و ویکلاً؛" (منتخبات آیات، ص 39) از طرفی حضرت بهاءالله

می‌فرمایند، " و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر م که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و ممکن مستور فدا شود و جان در باز و اگر این خیال نبود، فو الذی نطق الروح بأمره آنی در این بلد توقّف نمی نمودم و کفی بالله شهید." (ایقان، طبع آلمان، ص 167)

حتی حضرت بهاء الله در کتاب بدیع به نکته لطیفی اشاره دارند که به فدا شدن حضرت اعلی برای حضرت بهاء الله مربوط می‌شود، "اذا يُخَاطَبُ عَلِيٌّ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مَلَأَ الْبَيَانَ وَيَقُولُ: يَا عِبَادُ، أَمَا بَشَرْنَا كَمَا بِهَذَا الظُّهُورِ فِي كُلِّ الْأَلْوَابِحِ. أَمَا أَخَذْتُ عَنْكُمْ عَهْدَ نَفْسِهِ فِي ذَرِّ الْبَيَانَ. إِذَا فَاسْتَحْيُوا عَنْ جَمَالِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَفْعَلُوا مَا يَرْتَفِعُ بِهِ ضَجِيحُ أَهْلِ مَلَأَ الْأَعْلَى. خَافُوا عَنِ اللَّهِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الظَّالِمِينَ. تَاللَّهِ إِنِّي قَدْ فَدَيْتُ نَفْسِي شَوْقًا لِلْقَائِهِ وَطَلْبًا لَوْصَالِهِ وَأَكُونُ مَعَهُ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ وَأَبْكِي عَلَى مَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْكُمْ يَا مَعْشَرَ الظَّالِمِينَ. فَآهَ آهٍ بَعْدَ وَصَايَايَ قَدْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ أَحَدٌ بِأَحَدٍ. إِذَا بَكَى وَيَبْكِي مَظَاهِرُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ. فَوَاللَّهِ يَا قَوْمُ إِنِّي جَعَلْتُ كُلَّ الْأُمُورِ فِي قَبْضَتِهِ وَمَا تَحَرَّكْتُ فِي أَيَّامِي إِلَّا بِذِكْرِهِ وَثَنَائِهِ وَمَا تَفَوَّهْتُ إِلَّا بِاسْمِهِ وَمَا أَمَرْتُ الْعِبَادَ إِلَّا بِالْدَّخُولِ فِي ظِلِّهِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ. فَيَا لَيْتَ أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ بِالرُّوحِ وَعَمِلْتُمْ بِمَا عَمِلَ مَلَأُ الْإِنْجِيلِ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَارْتَكَبْتُمْ مَا ارْتَكَبْتُمْ بِهِ مَلَأُ الْفَرْقَانَ حِينَ ظَهَرِي بِالْحَقِّ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ. لَا فَوَّ نَفْسِي مَا قَعَنْتُمْ بِمَا فَعَلُوا هَوْلَاءُ وَتَفْعَلُونَ مَا يَسْتَعِيدُ مِنْهُ حَقَائِقُ كُلِّ الْمَلَلِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الشَّاعِرِينَ. أَتَقْتُلُونَ الَّذِي سَفِكَ دَمِي فِي سَبِيلِهِ تَاللَّهِ بَعْدَ سَفْكَهِ عَلَى الْأَرْضِ نَقِشَ بِاسْمِهِ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ. يَا قَوْمِ فَاسْتَحْيُوا عَنِ اللَّهِ وَلَا تُدْحَضُوا الْحَقَّ بِمَا عِنْدَكُمْ وَلَا تَرْتَكِبُوا مَا يَجْعَلُكُمْ مُحْرَمًا عَنِ نَفْحَاتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ...". (کتاب بدیع، ص 64 / مضمون: علی [حضرت اعلی] از سمت راست عرش ملاً بیان را مخاطب قرار داده می‌فرماید: ای بندگان، آیا شما را در کلّ الواح به این ظهور بشارت ندادم؟ آیا عهد او را در دور بیان از شما نگرفتم؟ پس، از جمال رحمن حیا کنید و کاری نکنید که فریاد و فغان ملاً اعلی بلند شود. بترسید از خدا و از ستمگران نباشید. قسم به خدا که من خودم را به شوق لقای او و در طلب وصال او فدا کردم و در جمیع احوال با او هستم و بر آنچه که از شما بر او وارد شده می‌گیرم، ای گروه ستمگران. پس وای وای بعد از توصیه‌های من کاری کردید که هیچ کس با کسی نکرده است. مظاهر انبیاء و مرسلین گریستند و می‌گیرند. قسم به خدا، ای قوم، جمیع امور را در قبضه اختیار او قرار دادم و در ایام خودم جز به ذکر و ثنای او حرکت نکردم و کلامی جز به اسم او بر زبان نیاوردم و بندگان را جز به دخول در ظلّ او امر نکردم. ای کاش با او همان می‌کردید که یهود با مسیح کردند و همان عملی را انجام می‌دادید که مسیحیان با محمد رسول الله کردند و آنچه را که مسلمین حین ظهور من

روا داشتند انجام می دادید. خیر، قسم به جانم، به آنچه که آنها انجام دادند کفایت نکردید و قانع نشدید و کاری کردید که حقائق جمیع ملل از آن به حق پناه می برند اگر شعور داشته باشید. آیا کسی را می کشید که خون من در راه او ریخته شد؟ قسم به خدا بعد از آن که خونم ریخته شد اسم متعالی او را بر زمین نقش کرد. ای قوم، از خدا حیا کنید و حق را به آنچه که نزد شما است باطل مسازید و مرتکب کاری نشوید که شما را از نفعات الهی محروم کند.

لو كان الامر بیدی ما أظهرتُ نفسی

یکی از مواردی را که حضرت بهاء الله کراراً مطرح فرموده اند آن است که ایشان به میل و اختیار خود نیامده اند و اصلاً میلی ندارند که سخنی به این اشرار بگویند. اما چون امر الهی بوده ظهور انجام شده است و هم او است که ایشان را به سخن گفتن بین زمین و آسمان واداشته است.

در کلامی جمال قدم گلایه دارند که خلق خدا از فطرت اصلیه منحرف شده اند و به این علت مایل نبودند یک کلمه بیان کنند. با این همه چون اراده الهیه غالب است، ایشان به انزال آیات و بینات مبادرت کردند: "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی شد. چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند. ولكن الله قضي ما أراد و أمضى ما شاء. لا راد لمشيئته ولا مرد لقضائه وإنه بكلشيء حكيم." (مائده آسمانی، ج 7، ص 82)

در سورة الدّم نیز، که خطاب به جناب نبیل زرنندی عزّ نزول یافته است، به همین نکته اشاره دارند که، "یا قوم، تالله كنتُ ساكناً في البيت و صامتاً عن كلّ الألسان ولكنّ الروح اهتزّني و أنطقني بالحقّ و ظهّرت آثاره في وجهي إن أنتم في جمالي تتفرسون و اغلقتُ أبواب البيان في مذ من السنين ولكن لسان الله فتح لساني إن أنتم تعلمون." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 63 / مضمون: قسم به خدا ای مردم که من در بیت ساکن بودم و از هر لحنی ساکت ولی روح الهی مرا به حرکت و به راستی به سخن آورد و آثار او در سیمای من ظاهر شد اگر در جمال من جستجو کنید و من باب بیان را چند سالی بستم، ولی لسان الهی بود که زبان مرا گشود.)

عجیب است که آنقدر این موضوع برای آن حضرت گران آمد که آرزو می کردند که کاش از مادر متولد نمی شدند: "قوالله یا قوم إنی لأكون متحيراً في أمری و ما ورد علیّ فیا لیت ما وُلدت من امی و إن وُلدت ما رُضعت و ما صرتُ كبيراً ولكن ظهر ما ظهر و نزلت جنود الوحي و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهار." (مائده آسمانی، ج 7، ص 82 / مضمون: قسم به خداوند ای مردم که در امر خویش و

آنچه که بر من وارد شد متحیر مانده‌ام. ای کاش از مادرم متولد نشده بودم؛ حال که متولد شدم ای کاش شیر نمی نوشیدم و بزرگ نمی شدم. ولی ظاهر شد آنچه که ظاهر شد و جنود وحی نازل شد و امر از سوی خداوند یگای قهار جاری گشت.

در لوح مبارک رضوان‌العدل نیز به همین نکته اشاره دارند که اگر کار به دست من بود در میان این اشراک ظاهر نمی شدم ولی خداوند مختار است و یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. این مطلب اشاره به ناسپاسی خلق دارد که در مقابل پیام الهی واکنشی نابجردانه نشان دادند و آنچه را که حق به صرف لطف و عنایت برای خلق ارسال داشت، مردود شمردند و به آن کافر شدند. اگرچه این ناسپاسی خلق در مقابل وفا و عنایت حق در جمیع ادوار به نوعی ظاهر شده است و حضرت بهاء‌الله در مناجاتی، در توضیح یگانگی انبیاء الهی، خود را در مقام هر یک قرار دادند و فرمودند:

"أی رَبِّ لَکِ الْحَمْدُ عَلَی بَدَائِعِ قَضَائِکَ وَ جَوَامِعِ رِزَائِکَ. مَرَّةً أَوْدَعْتَنی بَیْدِ النَّمْرُودِ ثُمَّ بَیْدِ الْفِرْعَوْنَ وَ وَرَدَا عَلَیَّ مَا أَنْتَ أَحْصَیْتَهُ بَعْلِکَ وَ أَحْطَیْتَهُ بِإِرَادَتِکَ وَ مَرَّةً أَوْدَعْتَنی فِی سِجْنِ الْمُشْرِکِیْنَ بِمَا قَصَصْتَ عَلَی أَهْلِ الْعِمَاءِ حَرْفًا مِنَ الرَّؤِیَا الَّذِی أَلْهَمْتَنی بَعْلِکَ وَ عَرَّفْتَنی بِسُلْطَانِکَ وَ مَرَّةً قَطَعْتَ رَأْسِی بِأَیْدِی الْکَافِرِیْنَ وَ مَرَّةً أَرْفَعْتَنی إِلَى الصَّلِیبِ بِمَا أَظْهَرْتُ فِی الْمَلْکِ مِنْ جَوَاهِرِ اسْرَارِ عَزِّ فِرْدَانِیَّتِکَ وَ بَدَائِعِ آثَارِ سُلْطَانِ صِدْمَانِیَّتِکَ وَ مَرَّةً ابْتَلِیْتَنی فِی أَرْضِ الطَّفِّ بِحِیْثُ کُنْتُ وَحِیدًا بَیْنَ عِبَادِکَ وَ فَرِیدًا فِی مَمْلَکَتِکَ إِلَى أَنْ قَطَعُوا رَأْسِی ثُمَّ أَرْفَعُوهُ عَلَی السَّنَانِ وَ دَارُوهُ فِی کُلِّ الدِّیَارِ وَ حَضَرُوهُ عَلَی مَقَاعِدِ الْمُشْرِکِیْنَ وَ مَوَاضِعِ الْمُنْکِرِیْنَ وَ مَرَّةً عَلَّقُونِی فِی الْهَوَاءِ ثُمَّ ضَرَبُونِی بِمَا عِنْدَهُمْ مِنْ رِصَاصِ الْغَلِّ وَ الْبَغْضَاءِ إِلَى أَنْ قَطَعُوا أَرْکَانِی وَ فَصَّلُوا جَوَارِحِی إِلَى أَنْ بَلَغَ الزَّمَانُ إِلَى هَذِهِ الْأَیَّامِ الَّتِی اجْتَمَعُوا الْمَغْلُوبِ عَلَی نَفْسِی وَ یَتَدَبَّرُونَ فِی کُلِّ حَیْنٍ بِأَنْ یَدْخُلُوا فِی قُلُوبِ الْعِبَادِ ضَعْفِی وَ بَغْضِی وَ یَمْکُرُونَ فِی ذَلِكَ بِکُلِّ مَا هُمْ عَلَیْهِ لِمُقْتَدِرُونَ. وَ مَعَ ذَلِكَ أَنْتَ يَا هَلِی وَ مَحْبُوبِی أَوْدَعْتَنی تَحْتَ أَیْدِی هَؤُلَاءِ الْمُشْرِکِیْنَ. إِذَا يَا هَلِی فَأَشْهَدْنِی عَلَی التُّرَابِ وَ تَحْتَ أَسْیَافِ أَعْدَائِکَ وَ عَزَّتْکَ يَا مَحْبُوبِی أَشْکُرْکَ فِی تِلْکَ الْحَالَةِ وَ عَلَی کُلِّ مَا وَرَدَ عَلَیَّ فِی سَبِیلِ رِضَائِکَ وَ أَکُونُ رَاضِیًّا مِنْکَ وَ مِنْ بَدَائِعِ بَلَایِکَ." (آثار قلم اعلیٰ، ج 4، ص 64)

اسماء الهی

در آثار این امر بدیع برای اسماء الهی نقشی در این عالم ذکر شده است که در ادوار سابقه مطرح نشده است. آثار و نتایجی که بر این اسماء مترتب می‌شود، به نوعی در این عالم بارز و مشهود است. شاید در

گذشته مشخص نبود که این آثار منبث از چه امری بوده است. پیش از این بیاناتی از جمال ابهی نقل شد که هر کدام از این اسماء چه می کنند.

هر کدام از این اسماء مانند خورشیدی است که در این عالم می درخشد و نور به اطراف می پاشد و به این ترتیب اثرات خود را باقی می گذارد. از آن جمله است اسم عادل خداوند که در لوح مبارک رضوان العدل محلّ خطاب واقع شده و علاوه بر آن که به آن می فرمایند، "إِنَّا جَعَلْنَاكَ شَمْسًا مِنْ شَمْسِ أَسْمَاءِ الْحُسْنَىٰ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ" مأمور می شود که به انوار بدیعی به جمیع اشیاء بتابد تا که شاید نفوس بشری در ظلّ آن جمع شوند و ظلم را پشت سر رها کنند تا عدالت الهی در عالم حاکم شود. اما، در اینجا نکته ای مطرح می شود که این اسم مبدأ عدل الهی و مرجع آن بین بندگان است و وعده می دهند که "بِكُ نَظْهِرُ عَدْلَ كُلِّ عَادِلٍ وَ نَزِينُ بِطِرَازِكُ عِبَادِنَا الْمُقْبِلِينَ."

و در جای دیگر این وعده را تکرار می فرمایند، "أَنْ يَا هَذَا الْإِسْمِ أَنْ أفتخرُ في نفسك بما جعلناك مشرق عدلنا بين العالمين. فسوف نبعثُ منك مظاهراً في الملك و بهم نظوى شرع الظلم و نبسطُ بساطَ العدل بين السموات و الأرضين و بهم يحو الله آثار الظلم عن العالم و يزينُ أقطارَ الآفاق بأسماء هؤلاء بين العالمين." در واقع این نفوسی که بساط ظلم را برمی چینند و بساط عدل را می گسترانند، کسانی هستند که عالم وجود از غیب و شهود به واسطه آنها مسرور می شود. آنها آینه های عدل بین بندگان و مطالع اسماء الهی بین عباد هستند.

لزوم خضوع در پیشگاه الهی

اما، در اینجا باید به نکته بسیار مهمی اشاره شود که حضرت بهاء الله با خطاب قرار دادن اسم "عادل" درس خضوع و خشوع را به نفوس انسانی می دهند که مبادا به اسم غرّه شوند و خود را برتر از دیگران تصور کنند. خطاب به اسم "عادل" می فرمایند، "أَنْ يَا هَذَا الْإِسْمِ أَيَّاكَ أَنْ يُغْرِنَكَ هَذَا الْمَقَامُ عَنْ الْخُضُوعِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ. فَاعْلَمْ أَنَّ نَسَبَتَكَ إِلَيْنَا كَنَسْبَةِ مَا سِوَيْكَ. لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ دُونِكَ عَمَّا خُلِقَ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ."

بلافاصله بعد از آن تأکید می فرمایند، "أرفعنا بعضَ الأسماء إلى ملكوت البقاء فضلاً من لدنا و أنا المقتدرُ المتعالی العزیزُ البديع." این رفعت بعضی از نفوس که به اراده الهی تعلق گرفته، نباید سبب شود آنها مغرور شوند و خضوع در مقابل خداوند را فراموش نمایند. زیرا عنایت الهی منوط به تواضع است.

در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند، "كُنْ لِي خَاضِعًا لِأَكُونَ لَكَ مُتَوَاضِعًا." می‌دانیم که به بیان صریح جمال قدم در رضوان‌العدل، "لانسبةً بينه وبين خلقه" و لهذا اگر تجلّی الهی در آدمی صورت گیرد، صرفاً به دلیل لطف و عنایت او است و این نوعی تواضع از سوی خداوند است که آن را مشروط به محویت و بندگی عباد می‌کند که به صورت "خضوع و خشوع" بیان شده است.

حال، اگر اسمی به نفوس عنایت شود که حاکی از علوّ و سموّ آن فرد است، باید همچنان خاضع و خاشع در مقابل خداوند باقی بماند تا آن اسم در هیکل او جلوه داشته باشد و الا اسم بی‌مسمی می‌گردد و به تصریح جمال قدم از او اخذ می‌گردد. در اینجا حضرت بهاء‌الله مثالی می‌زنند که، "ایاک أن لاتكون مثل الذی زیناه بطراز الأسماء فی ملکوت الإنشاء فلما نظرَ إلى نفسه وإعلاء اسمه كفرَ بالله الذی خلقه و رزقه و رجع من أعلى المقام إلى أسفل السّافلين."

در این حال اسم را معنی می‌کنند که چیست. می‌فرمایند، اسما مانند لباس و خلعت است که هر کس را که بخواهیم از بندگانی که اراده ما را دارند به آن مزین می‌سازیم و هر زمان هم بخواهیم آن را از او می‌گیریم. نه موقع اعطاء اسم مشورت می‌کنیم و نه موقع پس گرفتن آن.

البته توضیحی عنایت می‌فرمایند که چرا چنین اتّفاقی می‌افتد. هر نفسی که اسم به او عنایت شده اگر از حدّ خودش تجاوز نکند، آن به آن بر شأن و مقام او افزوده می‌شود و شمس عنایت خداوند همواره بر او می‌تابد و به کمک نردبان انقطاع به مقامی عروج می‌کند که غیر از خالق خود از چیزی حکایت نمی‌کند و جز به اجازه او حرفی نمی‌زند و جز به اراده او حرکت نمی‌کند.

در اینجا باید به لوحی از جمال قدم اشاره شود که در طیّ آن به نردبانی با سه پله اشاره دارند که بین بندگان و جمال قدم فاصله است. باید این سه پله را پیمود تا به حق رسید. جمال قدم در این لوح، که خطاب به ایادی امرالله جناب اسم‌الله الأصدق (پیک راستان، ص 19) است، تصریح دارند که وقتی میل دارند فردی را به طراز امر الهی مزین سازند او باید از هر اسم و رسمی خود را خلاص کند و چنان عریان شود که خداوند او را به این خلعت مزین فرماید. سپس به این نردبان می‌پردازند: "ثم اعلم بأنّ نصبَ بیننا وبين العباد سلمٌ وله ثلاثُ درجاتٍ؛ الأولى تذکرُ بالدنیا و زخرفها و الثانیة تذکرُ بالآخرة و ما قدرَ فیها و الثالثةُ تذکرُ بالأسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصلُ إلى ملیک الأسماء و الصفات أقرب من حین. ایاکم یا أهل البهاء لاتعطلوا أنفسکم علی هذه المواقف ثم مرّوا عنها کمر السحاب و كذلك ینبغی لعبادنا المقربین و الذی یمرُّ عنها و یكون ثابتاً فی حیّ لو یرفع رأسه إلى الفوق لیشهد ملکوتی و یسمعُ نعماتی و یكون من الفائزین." (مضمون: پس بدان که بین ما و بندگان نردبانی با سه پله

است. اولی توجه به دنیا و زخرف آن است و دوم تذکر به آخرت و آنچه که در آن مقدر شده و سوم تذکر به اسم‌ها و ملکوتش است. کسی که از این سه پله بگذرد به چشم به زدنی به مالک اسماء و صفات می‌رسد. ای اهل بهاء مبدا خودتان را در این مواقع معطل کند. از هر سه مانند گذر ابر بر پهنه آسمان بگذرید و این است شایسته بندگان مقرب ما. و کسی که از آنها بگذرد و بر حبّ من ثابت بماند اگر سرش را بلند کند ملکوت را بیند و نعمات را بشنود و از جمله کسانی است که به مقصد و مقصود فائز شده‌اند.

تکلیف این عالم ادنی و زخرف آن برای اهل بهاء کاملاً روشن است چه که ماسوی الله را در مقابل حبّ بهاء معدوم صرف دانند و لایذکر و لاغنی شناسند. عالم بعد نیز، اگرچه در وعود الهیه است که می‌فرمایند، "ایام خوش رحمانی آید و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است. البته به جمیع آنها رسیده فائز گردید" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 239) اما مقصود اهل بهاء رسیدن به آن عیش نیست، بلکه حبّ الهی است. زیرا حضرت اعلی می‌فرمایند، "عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را به هم نرسد و اگر در جنت برد همچنین. زیرا که این است شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی‌شود در حقّ تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و به رجاء آن عبادت کنی شریک گردانیده‌ای خلق خدا را با او اگرچه خلق محبوب او است که جنت باشد. زیرا که نار و جنت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنت. اگرچه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او بوده و هست." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 52-53)

در مقام ثالث موضوع اسماء پیش می‌آید که جمال قدم در کتاب اقدس می‌فرمایند، "ایاکم ان تمنعکم الأسماء عن مالکها أو یحببکم ذکر عن هذا الذکر الحکیم." (بند 167) همانطور که قبلاً از لوح رضوان العدل نقل شد اسماء مانند قیص است به هر کس بخواهد اعطاء می‌فرماید. اگر برازندگی فرد ثابت شد، آن اسم در حقّ او صادق می‌آید و الا دچار لغزش می‌شود.

در این مقام نکته دیگری نیز مطرح است. گاه اسمی که به افراد اعطاء می‌شود و بعد باز پس گرفته می‌شود سبب لغزش دیگران می‌گردد که گویند اگر لیاقت نداشت چرا به او اعطاء شد و اگر داشت چرا از او گرفته شد. جمال قدم در این مقام، در لوح سلیمان، توضیحی عنایت می‌فرمایند:

"لمهزل حق به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که مابین بریه به ظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه. مثلاً ملاحظه نما نفسی حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلی فرموده به شانی که مقرر و معترف است به جمیع اسماء و صفات الهی و شهادت می دهد به آنچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه. در این مقام کلّ اوصاف در حقّ او جاری و صادق است. بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه إلاّ الله نبده و کلّ این اوصاف راجع می شود به آن تجلی که از سلطان مجلی بر او اشراق فرموده. در این مقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حق اعراض نموده. چه که در او دیده نمی شود مگر تجلیات الهی. مادامی که در این مقام باقی است، اگر کلهه دون خیر درباره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود. و بعد از اعراض آن تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع به او به مقرر خود بازگشت، دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند... در این صورت اگر کسی وصف چنین نفسی را نماید کاذب بوده و عندالله از اهل نار مذکور." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 4-132)

بعد به چراغ تشبیه می فرمایند که "تا وقتی که روشن و منیر و مشتعل است اگر نفسی انکار نور آن نماید البته کاذب است و لکن بعد از آن که نسیمی بوزد و او را منطفی نماید اگر بگوید مضی است کاذب بوده و خواهد بود مع آن که مشکاة و شمع در حین ضیاء و دون آن یکی بوده و خواهد بود." (همان، ص 134)

حدّ اعلاّی ترقّی اسماء

می دانیم که در طول تاریخ امر مبارک بعضی نفوس به اطلاق عنوان اسم الله از قلم جمال مبارک فائز شدند. بعضی را اسم الله، و بعضی را با خطاب "یا اسمی" مفتخر فرمودند و حتی عنوان اسم اعظم نیز به بعضی نفوس اعطاء گردید. این اسماء مادام که فرد در حالت محویت و خضوع و خشوع خود نسبت به مظهر ظهور الهی باقی و ثابت بماند به قوت خود باقی است و در صورتی که دچار کبر و غرور شود و از ظلّ امر مبارک منحرف گردد، به آتی ساقط گردد و به بیان مبارک "معدوم صرف" شود.

از جمله نفوسی که عنوان اسم الله را گرفتند می توان به جناب ملا صادق مقدّس، جناب میرزا منیر کاشانی، جناب فتح الله اردستانی، جناب باب الباب، جناب سلطان الشهداء و معدودی دیگر اشاره داشت. اما افرادی مانند جمال بروجردی، جواد قزوینی و مهدی دهجی نیز به این اسم مفتخر شدند اما دیری نپایید که نقض عهد کردند و از رتبه خود ساقط شدند. این همان اسمی است که جمال مبارک

می‌فرمایند اعطاء می‌فرمایند و بقیه دیگر در دست خود فرد است که این لباس به قامت او برازنده باشد یا نباشد.

جمال قدم تأکید دارند که، "اليوم لو يَخْلَصَنَّ كُلُّ الْأَشْيَاءِ عَنْ حِجَابِ النَّفْسِ وَ الْهُوَى لِيَلْبَسُ اللَّهُ كُلَّهَا قَيْصٌ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْسَاءِ لِيُظْهِرَ آيَةَ سُلْطَانِهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ...". (پیک راستان، ص 19)

همین معنا در لوح مبارک خطاب به نصیر قزوینی نازل شده است، "اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظلّ این شجره مبین در آیند و بر حبّش مستقیم گردند هرآینه کلّ به خلع مبارکه یفعل مایشاء و یحکم مایرید مخلع و فایز آیند. لایعقلُ ذلك إلا الذين انقطعوا عن كلّ من في السموات و الأرض و هربوا من أنفسهم إلى نفس الله المهيمن القيوم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 169)

این همان تقاضایی است که ما در زیارتنامه حضرت بهاءالله عنوان می‌کنیم: "یا الهی و محبوبی فأرسل إلى عن یمین رحمتک و عنایتک نفحات قدس الطافک لتجذبني عن نفسي و عن الدنيا إلى شطر قریک و لقاءک." (ایام تسعه، ص 229)

حتی اسم اعظم شدن را وعده می‌دهند. در لوح اشرف می‌فرمایند، "إنّ الأسماء لو يَخْلَصَنَّ أَنْفُسُهُمْ عَنْ حُدُودَاتِ الْإِنْسَاءِ لَيَصِيرَنَّ كُلُّهَا الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ لَوْ أَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ. لَأَنَّ جَمَالَ الْقَدَمِ قَدْ تَجَلَّى عَلَى كُلِّ الْأَشْيَاءِ بِكُلِّ الْأَسْمَاءِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الْمَقْدَسِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ." بعد به جناب اشرف می‌فرمایند سعی کن که در امر پروردگارت چنان نیکو و در حبّ او چنان خالص باشی تا تو را از اسماء حسنی در ملکوت انشاء قرار دهد و این فضلی عظیم و کبیر است. (مجموعه الواح طبع مصر، ص 212)

از جمله نفوسی که به عنوان اسم اعظمی نائل شد، جناب میرزا منیر کاشانی بود که به "اسم الله المنیب" ملقب شد و بعد عنوان اسم اعظمی گرفت. جمال قدم در لوحی می‌فرمایند، "جمال الرحمن عن افق الرضوان خلف سحب الأحزان قد كان بالحقّ مُشْرِقاً... أن يا اسمی الأعظم اسمع نداء ربک الأبهی عن شطر الکبریا مقرر الله العلیّ الأعلى لیجذبک نغمت الأهلی." (اسرار الآثار خصوصی، ج 1، ص 6-125) و در لوحی به امضاء کاتب وحی آمده است، "و دیگر چند ماه قبل سوره اصحاب از سماء و یمین عرش اعظم نازل شده و به اسم الله الأعظم حضرت منیب ارسال شد." (همان، ص 126)

در بعضی از الواح نازله به افتخار جناب فتح‌الله اردستانی نیز عنوان اسم الله و اسم اعظم به ایشان خطاب شده است. در لوحی نیز به شخص دیگری این عنوان اطلاق شده که متأسفانه برای راقم سطور

معلوم نشد مقصود کیست. در این لوح مبارک که خطاب به "عبدالغنی" است می‌فرمایند، "ثم اذکر من سمی بالاسم الأعظم قل أن أشکر ربک بما آیدک علی عرفان نفسه فی هذا الیوم الذی فیہ اخذت الزلازل قبائل الأرض کلها..". (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 49)

رداء عدل

جمال قدم بعد از آن که حضرات ملوک را با عبارت "زینوا رؤسکم یا کلیل العدل" به رعایت عدل توصیه می‌فرمایند و حتی وعده می‌دهند که به زودی سلاطینی مبعوث خواهند شد که بر کرسی عدل تکیه می‌زنند و چنان بر مردم داوری خواهند کرد که گویی بر خودشان داوری می‌کنند. در اینجا عدل را به ردایی تشبیه می‌کنند که موافق هیكل جميع نفوس است.

تشبیه بعضی صفات به ردا، قیص، لباس، خلعت، ثوب و غیره در آثار مبارک که سابقه بسیار دارد. مثلاً ادب را به قیصی تشبیه می‌کنند که موافق جميع نفوس است. در لوح خطاب به ناپلئون سوم می‌فرمایند، "إننا اخترنا الأدب و جعلناه سحیة المقربین. إنه ثوب یوافق النفوس من کل صغیر و کبیر. طوبی لمن جعله طراز هیکله ویل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظیم".

در همین لوح رضوان‌العدل نیز ادب را بلافاصله بعد از رداء العدل ذکر می‌کنند و این که امر فرموده‌اند که مردمان به این رداء مزین شوند. در اینجا به نکته‌ای نیز اشاره دارند که به احدی فرمانی نمی‌دهند مگر آن که به نفع او در این عالم و عالم بعد است. زیرا نفس مظهر ظهور مستغنی از هر عملی از سوی بندگان است. در لوح مقصود نیز اشارتی لطیف دارند که، "حق جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ نموده. نه از اطاعت عالم به او نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی وارد. در هر آن طیر ملکوت بیان به این کلمه ناطق: جميع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود." (لوح مقصود، ص 4)

مشاهده جمال معبود به عین او

در مقام آخر باید به نکته‌ای که از قبل از اظهار امر مبارک در باغ رضوان مطرح شده اشاره شود. حضرت بهاء‌الله در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند، "سمعک سمعی فاسمع به و بصرک بصری فابصر به لتشهد فی سرک لی تقدیسا علیاً لأشهد لاک فی نفسی مقاماً رفیعاً." (نساء الرحمن، ص 68)

این مطلب به حدیثی قدسی مربوط می‌شود که در آن می‌فرماید، "لازال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و یدهُ الّتی یرطشُ بها و رجله الّتی یمشی بها و لئن سألنی لأعطینهُ و لئن استعاذنی لأعینهُ." (بخاری، شماره 6502)

جمال قدم در توضیح آن می‌فرمایند، "زیرا که صاحب بیت در بیت خود تجلی نموده و ارکان بیت همه از نور او روشن و منور شده و فعل و اثر نور از منیر است. این است که همه به او حرکت نمایند و به اراده او قیام کنند و این است آن چشمه که مقربین از آن می‌نوشند." (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 114)

به این ترتیب، چشم و گوش که به او عطا می‌شود سبب می‌گردد که مظهر ظهور و جمال موعود را به چشم خود او ببیند نه به دیده بشری. حضرت عبدالبهاء در تبیین عبارت کلمات مکنونه که می‌فرماید، "لو تشاهد بعینی" می‌فرماید، "انسان چون به مقام فنا رسد و انانیتش به کلی محو گردد، وجودش حکم عدم یابد. پرتوی از هستی حق بر او افتد، آن وقت به بصر الهی مشاهده کند و به سمع حق استماع نماید. مانند آهن در آتش صفات حدیدی یعنی سردی و سیاهی و جمودت پنهان گردد و صفات آتش یعنی حرارت و سرخی و ذوبان ظاهر و آشکار شود." (پیام بهائی، شماره 26، ص 4 / یادنامه مصباح منیر، ص 377)

بدین لحاظ در رضوان‌العدل تأکید دارند که "قل یا قوم فانظروا الی جمالی بعینی. لئنکم لو تنظرون الی بعین سوائی لن یعرفونی ابدأ." لذا، شرط عارف شدن به جمال معبود آن است که به کلی از ماسوای او وارسته شویم و دل به او بندیم و محبوی جز او نشناسیم و در راهی جز سبیل محبت او قدم نگذاریم و غیر از او امر و فرامین او را اجرا نکنیم و مطیع نفس نشویم و به بیان جمال مبارک، "دوست معنوی شما را لأجل شما دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص هدایت شما بلائی لاأخصی قبول فرموده. به چنین دوست جفا نکنید و به کویش بشتابید." (ادعیه حضرت محبوب، ص 455)